

دیوانه ها

رئیس تیمارستان مشغول نشان دادن بخش های مختلف تیمارستان به بازرس بود. وارد سالنی شدند و رئیس گفت: جناب بازرس اینجا بخش دیوانه های ماشینه!

بازرس همه جا را نگاه کرد ولی کسی را ندید، از رئیس پرسید:

پس دیوانه ها خودشون کجاست؟

رئیس گفت: هستن جناب بازرس، رفتن زیر تخت ها ... دارن ماشین هارو تعییرمی کنن!!



شاهد

منصوره خانم وضع حمل کرده بود و صاحب یه پسر کاکل ذدی شده بود، فامیل و دوستان به دیدنش آمده بودند. منصوره که بچه بغل بود، رو به مادرش کرد و گفت: می بینی مامان جون، عین باباشد! مادر گوشه چشمی نازک کرد و گفت: عیوب نداره دخترم، عوضش هزار ماشالله تنیش سالمدی!!



تقطیم و کاریکاتور:
آرش عادلی

BY: ARASH ADELLI
aadelli1353@yahoo.com



صدای

صاحب خانه بعد از آنکه اتاق های خانه را به مستاجر نشان داد، گفت: من از صدای تلویزیون بدم میاد، ضبط و رادیو هم قدغنه، اگه پای مهمون و بچه هم به اینجا برسه، اسباباتون رو می ریزم توی کوچه! مستاجر گفت: چشم قربون، فقط باید بگم که من مبتلا به تپش قلب هستم، صدای قلبم که ناراحتتون نمی کنه؟



اشتباه

زن پس از اینکه نیم ساعت با تلفن حرف زد گوشی را قطع کرد، در این هنگام شوهر نگاهی به زن انداخت و گفت:

چی شد زن؟ اتفاقی افتاده؟

زن: چطور مگه؟

شوهر: آخه عزیزم تو تلفن هات همیشه دو ساعتی طول می کشید!

زن: آره... اشتباه گرفته بودم!!

از مشاهیر...

فسیت

روزی خبرنگاری از «آلبرت انیشین» پرسید: آقای پروفسور ممکنه قانون نسیت رو به زبان ساه و قابل فهم بگویید که مفهوم اینکه زمان نسبی است چیه؟

«انیشین» گفت: بین جوان، اگر دستهایت را برای یک دقیقه بر روی بخاری بگذاری، این یک دقیقه برای تو مثل یک ساعت می‌گذرد، حالا اگر با یک خانم خوشگل یک ساعت همنشین باشی، این یک ساعت برای تو به سرعت یک دقیقه می‌گذرد! حالا مفهوم نسبی بودن زمان رو فهمیدی؟!

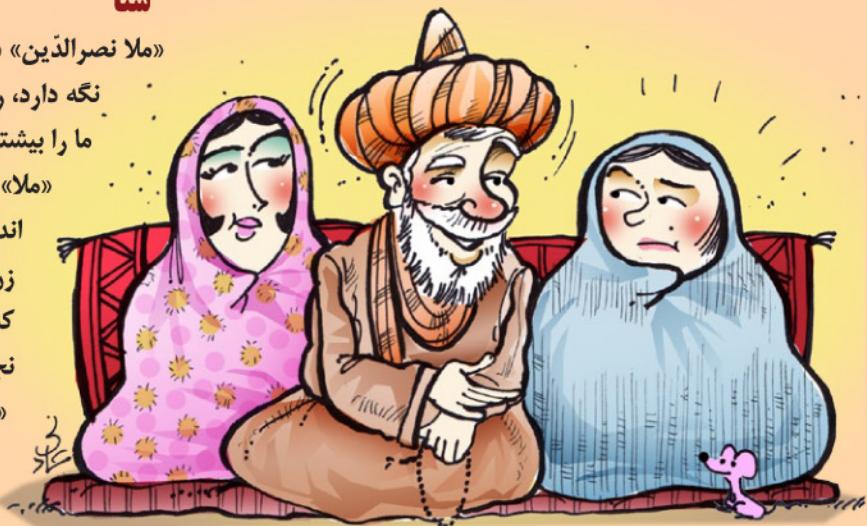
شنا

«ملا نصرالدین» دو زن داشت و سعی می‌کرد که هر دو را راضی نگه دارد، روزی یکی از زن‌ها از «ملا» پرسید، کدام یک از ما را بیشتر دوست داری؟

«ملا» گفت: معلوم است، من هردوی شما را به یک اندازه دوست دارم.

زن جوانتر پرسید: حالا اگر روزی بر کشتی بودیم و کشتی درحال غرق شدن بود کدام یک از ما اول نجات می‌دهی؟

«ملا» که مانده بود چه بگوید فکری کرد و بعد رو به زن مسن ترش کرد و گفت: حاج خانم فکر کنم شما کمی شنا بلد باشید، نه؟!



بدون شرح!

زن و مرد

مرد دوستی را کشف کرد و عشق
اختراع شد!

زن عشق را شناخت و ازدواج را
اختراع کرد!

مرد تجارت را کشف کرد و پول
اختراع شد!

زن پول را شناخت و خرید کردن را
اختراع کرد!

از آن به بعد مرد بسیاری چیزها را
کشف کرد ولی زن همچنان مشغول
خرید کردن بود!!!

